

## چالش‌ها و راهکارهای رویکرد جنسیت محور در مجازات‌های جایگزین حبس در نظام کیفری ایران

اصغر حبیبی<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۷/۲۰

مجتبی فرحبخش<sup>۲</sup>\*

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۹/۲

مجید متین راسخ<sup>۳</sup>

## چکیده:

در قانون مجازات اسلامی مصادیق متنوعی از مجازات‌های جایگزین‌های حبس پیش‌بینی شده است همچون (دوره مراقبت، خدمات عمومی رایگان، محرومیت از حقوق اجتماعی و جزای نقدی روزانه)، معاف‌سازهای سنجشی (معافیت از مجازات و تعویق صدور حکم) و افتراقی (در جرایم اطفال و نوجوانان). اما موضوع مهم که مد نظر قانونگذار قرار نگرفته بحث تأثیر جنسیت مجرمین در کارکرد مجازات‌های جایگزین حبس است. بدین مفهوم که امروزه آمار ارتکاب جرم توسط زنان بیشتر از گذشته است و نوع جرایم و شرایط زندگی ایشان، احتمال محکومیت زنان به مجازات‌های جایگزین حبس را افزایش می‌دهد. لذا به نظر می‌رسد این مجازات‌ها بدون در نظر گرفتن نیازهای جنسیتی و شرایط زندگی متفاوت بزهکاران زن طراحی و اجرا شده‌اند.

روش تحقیق این پژوهش بر اساس بیشتر پژوهش‌های حوزه حقوق کیفری به روش کتابخانه انجام گرفته و ابزار گردآوری اطلاعات فیش برداری بوده است.

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که در نظام کیفری ایران توجهی به تفاوت‌ها و شرایط بزهکاران زن و مرد در استفاده از مجازات‌های جایگزین حبس نشده است و به طور کلی مولفه‌های مهمی همچون موقعیت اجتماعی-اقتصادی و موقعیت فردی - خانوادگی از جمله مهمترین مواردی است که لازم است قانونگذار به آن‌ها توجه داشته باشد و همچنین موارد دیگری همچون حفظ هویت محکومان زن ضمن حضور در اجتماع به منظور تأمین امنیت آنان، توجه به مرتبه و شرایط اقتصادی محکومان زن، در نظر گرفتن مسئولیت‌های فردی و جلوگیری از تأثیر سوء مجازات بر این مسئولیت‌ها از جمله مولفه‌هایی هستند که بی‌توجهی به آنان ممکن است مجازات‌های جایگزین حبس را برای محکومان زن تشدید کرده و از اثر و هدف اصلی آن فاصله دهد.

واژگان کلیدی: مجازات - جایگزین حبس - نظام کیفری ایران - جنسیت

<sup>۱</sup>- دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی، گروه حقوق، دانشکده علوم انسانی، واحد شهرقدس، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرقدس، ایران،

<sup>۲</sup>- دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی، استادیار دانشگاه شاهد، گروه حقوق، (نویسنده مسئول)، mo.farahbakhsh@yahoo.com،

<sup>۳</sup>- استادیار گروه حقوق، گروه حقوق، دانشکده علوم انسانی، واحد شهرقدس، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. majid.matinrasekh@yahoo.com

مجازات های جایگزین حبس، مجازات های اجتماعی هستند که به عناوینی نظیر «مجازات های جامعه مدار» مرسوم گشته اند دربرگیرنده شماری از تدابیری می باشند که از سوی نظام های عدالت کیفری و از رهگذر قانون اتخاذ و در بطن جامعه و با مشارکت مردم از سوی فرد محکوم به اجرا در می آید. نوع و میزان شدت این کیفرها با توجه به جرم ارتكابی، شخصیت و پیشینه کیفری بزهکار، دفعات ارتكاب جرم، وضعیت بزه دیده و آثار ناشی از آن و سایر اوضاع و احوال و جهات مخففه از سوی قاضی رسیدگی کننده تعیین می گردد. مجازات های اجتماعی یا جامعه مدار در زمره کیفرهایی هستند که در گستره نظام های عدالت کیفری از پویایی و انعطاف قابل ملاحظه ای برخوردار بوده و عنایت سیستم های کیفری بدانها امری گریز ناپذیر به شمار می آید. این مسأله با شکست رهیافت اصلاح و درمان در پایان سده بیستم و ظهور بروز اندیشه های بازپذیری اجتماعی بزهکاران شتاب بیشتری به خود گرفت. اما به رغم اقدامات فراوانی که در مورد بهتر نمودن زندان ها برای رسیدن به هدف بازپروری، صورت گرفته است، رویکرد درمان مجرمین به وسیله زندان، امروزه شکست خورده است. رویکردهای جدید، دیگر به طرفداری از مجازات زندان نمی پردازند. بیشتر به حبس زدایی و استفاده از مجازات های جایگزین آن و تعدیل و تکامل آن روی آورده اند. در نظام کیفری ایران برای نخستین بار در سال ۱۳۰۴ ضمن مواد ۴۷ تا ۵۰ قانون مجازات عمومی در خصوص مجرمین به جرایم جنحه ای قاعده تعلیق اجرای مجازات پذیرفته شد و در قانون مجازات مصوب ۱۳۷۰ در طی مواد ۲۵ تا ۳۷ به نهاد تعلیق اجرای مجازات و شرایط آن پرداخته شده است. این در مقایسه با قانون راجع به مجازات اسلامی سال ۱۳۶۱ علاوه بر کلیه محکومیت های تعزیری، شامل کلیه محکومیت های بازدارنده نیز می شود این نهاد در قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ به عنوان یک قانون عام موضوع تخفیف و تبدیل در قالب تخفیف و در ماده ۲۲ بیان شده بود که فاقد ساختار و چارچوب خاصی نبود و در قوانین خاص به عنوان قواعد خاصی جهت تخفیف و تبدیل به صورت جداگانه تأسیس شده بود. بنابراین سیاست تقنینی ایران در تحدید مجازات زندان؛ دو نوع حبس زدایی را برشمرده که شامل حبس زدایی تقنینی و حبس زدایی قضایی است. در "حبس زدایی تقنینی"؛ قانونگذار با در نظر گرفتن سیاست جنایی یک کشور و نیز با استفاده از آموزه های کیفرشناسی به ویژه در مورد کیفر حبس که معایب و آثار زیانبار کیفر حبس امروزه به وضوح آشکار است و انتقادهایی که به این کیفر وارد دانسته اند، راه حل ها و شیوه هایی را به عنوان جایگزین کیفر حبس با در نظر گرفتن ملاک هایی از قبیل شدت و اهمیت جرم ارتكابی و ویژگی های فردی و شخصیتی مجرم قبل، حین یا بعد از ارتكاب جرم و غیره پیش بینی می کند که این عمل قانونگذار، سیاست جایگزینی کیفر حبس می گویند. و در مقابل "حبس زدایی قضایی"؛ همان چیزی است که ژان پیناتل از آن تحت عنوان تناوب های کیفرهای کوتاه مدت زندان یاد می نماید. جایگزینی قضایی یعنی این که دادگاه ها در مرحله تعیین مجازات با در نظر گرفتن نوع و میزان شدت و خطرناکی جرم ارتكابی و احوال اجتماعی ارتكاب جرم و پیشینه و خطرناکی مجرم، اختیار پیش بینی جایگزین هایی را به جای صدور حکم حبس داشته باشند. با تصویب قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و نوآوری های صورت گرفته؛ مجازات های جایگزین حبس در فصل نهم از قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ مقرر گردیده است که برگرفته از لایحه مجازات های اجتماعی می باشد که در چارچوب سیاست جنایی قوه قضاییه در راستای حبس زدایی و تغییر نگرش درباره مجازات حبس می باشد. نظام عدالت کیفری ایران نیز از این جریانات بی بهره نبوده و در عرصه سیاست جنایی قضایی با بهره مندی از این رخدادهای و پیامدهای ناشی از ناکامی راهبرد به مثابه ندامتگاه و درمانگاه بزهکاری، به اعمال کیفرهای اجتماعی از رهگذر حداقل اختیارات تفویضی به قضات اهتمام ورزیده و در نتیجه با تأثیرگذاری بر پهنه قانونگذاری، مبادرت به تدوین این تأسیس جدید در قانون ارائه شده، نموده است. سیاست های مشخصی در مورد مجازات جایگزین در نظام قضایی کشور وجود ندارد و این امر بیشتر ناشی از

نداشتن قوانین روشن و شفاف است. باید در نظام حقوقی کشور قبل از مباحث مجازات جایگزین زندان، راهکارهای جایگزین مجازات‌ها مورد توجه قرار گیرد. نبودن بحث ضمان قهری یعنی مسئولیت مدنی سبب شده تا قانونگذار در کشور دائم به مجازات زندان متوسل شود این در حالی است که در بسیاری از جرایم مالی اگر افراد آگاه شوند که باید جبران خسارات کنند نیازی به زندان نیست. زندان گاهی برای افرادی که گرفتار این مسائل هستند، اهمیتی کمتر از مجازات‌های مالی دارد یعنی ندامتگاه‌ها از جرایم پرداخت خسارت بهتر و مناسب‌تر است. تراکم رو به فزون زندانیان در کشور سبب ارائه راهکارهای مختلفی از سوی قانونگذاران شده و بر همین اساس نیز هم‌اکنون دست قضاوت در تعیین مجازات‌ها بسیار گسترده است و همین امر نیز سبب شده تا شاهد صدور مجازات‌های گوناگون و متفاوتی برای یک جرم مشترک باشیم. متأسفانه گاهی شاهد مجازات‌های هم‌زمان حداکثری یا حداقلی افراد برای یک جرم مشترک هستیم. همچنین روش‌های روشنی برای راهکارهای پیش‌بینی شده برای مسأله همچون زندان باز یا آزادی‌های مشروط و غیره مشخص نشده و به نوعی سلیقه‌ای است. تقسیم‌بندی جرایم و مجازات‌ها بر اساس نظام اسلامی و قواعد عمومی مدنی یکی از راهکارهایی است که می‌تواند برای این امر مفید باشد. جرایم در نظام اسلامی به سه دسته تقسیم می‌شوند؛ حدود بیشتر برای ارباب و ترساندن افراد تا جرمی مرتکب نشوند، قصاص برای حمایت از فردی است که به سبب جرمی لطمه و آسیب دیده است و در تعزیرات نیز هدف اصلی تادیب، تنقیح و تعزیر مجرم است. هم‌اکنون اغلب مجازات‌های جایگزین در امر تعزیرات است و این در حالی است که باید برای هر کدام از این جرایم، مجازات‌های جایگزین جداگانه‌ای دیده شود. باید شیوه کار در بحث مجازات‌های جایگزین برای هر سه دسته‌بندی مذکور متفاوت دیده شود و اگر در امر قصاص نیز جرم متهم به سبب بخشودگی شاکی به زندان تبدیل شد نیز باید جرایم جایگزین زندان به نحوی دیده شود که با طبیعت قصاص سازگار باشد. متأسفانه رفتن به سمت زندان در نظام قانونگذاری ما امر بسیار سهل الوصول قلمداد شده است در حالی که بسیاری از جرایم را می‌توان از طریق پیش‌بینی خسارت و مسئولیت مدنی جلوگیری کرد و مانع انجامش شد. اینکه گفته می‌شود در کشور مشکل کمبود قانون نداریم و بالعکس با تراکم قوانین مواجه هستیم را نمی‌توان پذیرفت و بر این باور باید تمامی زوایای زندگی کنونی شهروندان قانونمند شود.

در حالی که هدف حبس، بازسازی بزهکار در گوشه‌ای به دور از اجتماع است، بزهکاران ضمن سپری کردن دوره‌ای از مجازات‌های جایگزین، فرصت بیشتری برای زیستن در اجتماع و ارتباط با بستگان و خانوادگی خود دارند. این مجازات‌ها به پیوندهای اجتماعی و خانوادگی بزهکاران آسیب کمتری وارد می‌کنند. این شاید یکی از دلایل گرایش بزهکاران به ویژه زنان بزهکار به گذراندن دوره محکومیت در قالب یکی از انواع این مجازات‌هاست. با این وجود، به نظر می‌رسد مجازات‌های جایگزین حبس همچون زندان‌ها، بدون توجه به موقعیتها، نیازها و مقتضیات جنسیتی بزهکاران زن طراحی شده باشند. به این ترتیب زندگی زنان بزهکار در قالبی شکل می‌گیرد که اساساً برای ایشان ساخته نشده است. تصادم ملزومات مراقبت از فرزندان با الزامات نظارت و کنترل در مواردی نظیر نظارت الکترونیک و حبس خانگی، نادیده گرفتن انعطاف لازم برای رسیدگی به کودکان در مورد به کارگیری مچ بندهای الکترونیک و محدودیت‌های رفت و آمد از جمله مواردی هستند که این مجازات را برای زنان محدودکننده‌تر از مردان می‌نمایند. تجربه زنان و مردان در گذراندن حبس خانگی و نظارت الکترونیک بیانگر درک متفاوت از این مجازات‌هاست: حبس خانگی منجر به تحمیل وظایف عرصه‌ی خصوصی به زنان و تثبیت مسئولیت آنان در کار خانگی گردیده و آنان را به سمت برعهده گرفتن نقش‌های جنسیتی سنتی سوق می‌دهد.

تفاوت در برخورداری از حمایت‌های خانواده موجب شده تا نظارت الکترونیک برای زنان تنبیهی‌تر باشد؛ در حالی که مردان از خانواده و شریک زندگی حمایت‌گر برخوردارند، که این دوره را برای آنان فرصتی برای بازپروری می‌دانند، زنان معمولاً با سرزنش از جانب اعضای خانواده و احساس شرم از ناتوانی برای انجام مسئولیت‌ها مواجه‌اند. برای مردان حبس

خانگی دوره فراغتی است که ضمن آن روابط خود با کودکان و سایر اعضای خانواده را بهبود ببخشند. همچنین فرصتی است تا مسئولیت های والدینی فراموش شده خود را انجام دهند (۱۷۶-۱۷۴، Maidment, ۲۰۰۲). دستگاهی که محل و زمان دقیق فعالیت محکومین را گزارش می دهد، حس دیده شدن و گزارش شدن کوچکترین حرکات و رفتارها را برای زنان به دنبال داشته است (Payne & Gainey, ۲۰۰۴، ۱۵۱). بازداشت خانگی و نظارت الکترونیک اگرچه مطلوب تر از زندان امکان ارتباط با خانواده را فراهم می آورد، اما به نظر می رسد کفه محدودیت های آن در مقایسه با سایر مجازاتها نظیر حبس متناوب، آزادی با مراقبت شدید، خدمات اجتماعی رایگان، آزادی با قاعده و جزای نقدی روزانه برای زنان سنگین تر است. زنان که همواره نسبت به مردان تمایل بیشتری به گذراندن مجازاتهای جایگزین به جای زندان داشتند تنها نظارت الکترونیک در خانه را دشوار ارزیابی میکنند و این، تابعی از محدودیت های مرتبط با این مجازات هاست. به این ترتیب می توان گفت زنان بزهکار در محاسبه انتخاب عقلانی هزینه و فایده متفاوت اند. جرم شناسان فمینیست جرایم زنان را بازتاب وضعیت زندگی زنان و دختران می دانند و آن را تلاش آنها برای ادامه حیات در نظر می گیرند. عمده ترین جرایم در میان زنان جرایم مرتبط با مواد مخدر است؛ قرار گرفتن در معرض سوءاستفاده های جنسی، عاطفی و فیزیکی خود از دلایل گرایش زنان به مواد مخدر است. در مقایسه با مردان، زنان بزهکار بیشتر دارای اختلالات روانی تشخیص داده می شوند، الگوی روابط و شرایط زندگی متفاوتی دارند و از سواد و مهارت های کمتری برخوردارند (شایگان و جبلی، ۱۳۸۹، ۹۷-۹۶ و Bloom & Covington, ۱۹۹۸, pp ۳۲-۳۶). به این ترتیب، ویژگی ها و شرایط زنان بزهکار حاکی از لزوم نگاهی آگاهانه در به کارگیری جایگزین های حبس است. در ایران، راهکارهای کاهش صدور حکم حبس و پیش بینی مجازات های جایگزین حبس در فصل نهم قانون مجازات اسلامی، نشان از عزم قانونگذار برای اصلاح بزهکاران از طریق به کارگیری این مجازات ها دارد. در این میان به نظر می رسد، رشد ۴/۵ برابری تعداد زنان محکوم در دادگاه در فاصله دو دهه ۱۳۷۰ تا ۱۳۹۰ (صادقی فسایی و میر حسینی ۱۳۹۳، ۳۴۶) و افزایش چند برابری زنان زندانی در دهه ۹۰

(پیشروی-آسیب-های-زنان-۵۵۰۹۳۲/https://www.imna.ir/news/)

با در نظر داشتن شرایط پس زمینه ای ارتکاب جرم، علل و نوع جرایم زنان، که عمدتاً شامل جرایم مالی و اقتصادی و جرایم مربوط به مواد مخدر می باشد، زنان را بزهکاران درخوری برای گذراندن دوره محکومیت در قالب مجازات های جایگزین قرار دهد. حال آنکه به نظر می رسد، عدم حضور و خلاء تأثیرگذاری زنان در فرآیندهای مختلف تصمیم گیری، قانونگذاری و روح مردانه مسلط بر نظام قضایی موجب شده تا این مجازات ها بدون در نظر گرفتن اقتضائات، نیازها و شرایط متفاوت زندگی مجرمان زن طراحی و اجرا شوند. چندان که در هیچ یک از قوانین و مقررات مربوط به مجازات های جایگزین حبس، علی رغم وجود تفاوت های صریح جنسیتی، جنسیت مورد توجه نبوده است.

هدف از نگارش این مقاله، بررسی چالش ها و ظرفیت های کیفیهای جایگزین حبس در پاسخگویی به نیازها و اقتضائات بزهکاران، خصوصاً با توجه به جنسیت آن ها است. از این رو، با توجه به سیاست نظام اسلامی ضرورت دارد، تا ظرفیت های ممکن در خصوص بکارگیری مجازات های جایگزین حبس به خصوص برای زنان بزهکار مورد بررسی قرار گیرد. از همین رو نیز بدنبال پاسخ به این سئوالات هستیم که آیا در نظام کیفری ما و در بحث بکارگیری مجازات های جایگزین حبس تفاوتی میان زنان و مردان وجود دارد یا خیر؟ و اینکه

چه چالش هایی در بکارگیری مجازات های جایگزین حبس به خصوص نسبت به زنان وجود دارد؟

پیشینه پژوهش:

۱- مریم اجتنابی (۱۳۹۷) در مقاله خود با نام بررسی کیفری مجازات‌های جایگزین حبس اشاره به این دارد که امروزه آمارها و مطالعات انجام شده نشان داده اند که مجازات سالب آزادی از لحاظ عملی با بحران و ناکارآمدی روبرو است مجازات سالب آزادی در برآورده کردن رسالت‌ها و اهدافش (ارعاب و بازدارندگی پیشگیری خاص و عام و اصلاح و بازپروری مجرمان) موفق نبوده است. زیرا، آمارها نشان داده اند که بخشی از جمعیت کیفری زندان را تکرار کنندگان جرم (ارتکاب مجدد مستوجب مجازات حبس توسط زندانی پس از آزادی از زندان) تشکیل می دهند. ثانیاً، به لحاظ برخی مشکلات و معایب وارده حبس و نظام زندان‌ها، استفاده از مجازات سالب آزادی به طور گسترده غیرضروری است. ایرادات و معایب وارده عبارتند از: جرم‌زا بودن محیط زندان، تعارض با اصل شخصی بودن مجازات‌ها، هزینه اقتصادی زندان، معضلات بهداشتی موجود در زندان، تراکم جمعیت کیفری زندان و کمبود فضای مناسب، اثر روانی نامطلوب زندان بر زندانی و از بین رفتن حس مسئولیت.

۲- داوود خاکساری و حسین غلامی (۱۳۹۸) در مقاله ای با نام عوامل مؤثر بر صدور مجازات‌های جایگزین حبس عنوان می کنند که هر چند سیاست جنایی قضایی متأثر از شیوه قانونگذاری است، این تأثیر پذیری هرگز به معنی تشابه و تطابق کامل نیست. قضات می توانند از تدابیر جایگزین مجازات سالب آزادی و اقدامات تأمینی و تربیتی استفاده و از مجازات تکمیلی صرف نظر کند. در مرحله اجرای مجازات نیز مقامات اعمال کننده مجازات سالب آزادی می توانند از طریق فراهم کردن زمینه عفو و آزادی مشروط یا اعمال روش نیمه آزادی یا کیفر پایان هفته ای در امر کیفر زدایی گام بردارند. اما آنچه امروز مشخص شده این است که قانون نویسی نامناسب با مشکلات عدیده فرهنگی، اجتماعی و آموزشی در دستگاه قضایی تکمیل می شود و بر خلاف انتظار و در تقابل با اصول بنیادین حقوق کیفری (اصول حقوق بشری، اصل حداقلی بودن مجازات، حق بر اصلاح و درمان و ... ) قضات به صورت بسیار محدود به مجازات‌های جایگزین حبس و دیگر پاسخ‌های اصلاحی و درمانی توجه نشان می دهند. در نتیجه سیاست جنایی قضایی نه تنها خنثی کننده اند که پیشرفت حاصل در سیاست جنایی تقنینی است بلکه کامل کننده آن نیز هست.

۳- محسن جعفری (۱۳۹۹) در مقاله ای تحت عنوان بررسی اهمیت و موانع اجرای مجازات‌های جایگزین حبس در ایران بیان می کند که حقوقدانان، جرم‌شناسان و کیفرشناسان تمام دنیا در مورد مجرمانی که به ارتکاب جرایم سبک به زندان محکوم می شدند به نقد و ارزیابی می پرداختند. حقوقدانان و جرم‌شناسان ایران نیز از این موضوع مستثنا نبوده و درصدد راه‌هایی برای جایگزین کردن مجازاتی به جای حبس برای چنین مجرمانی بودند؛ که سرانجام مجازات‌های جایگزین حبس را در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ به تصویب رسانید. در نهایت نیز در نتیجه گیری خود به این موضوع اشاره می کند که یکی از عللی که مانع اجرای مجازات‌های جایگزین حبس است، ترس از به خطر افتادن نظم و امنیت مردم جامعه است؛ یعنی در صورتی که افرادی که برای آنها مجازات‌های جایگزین صادر میشود افراد شرور، مخل امنیت و ثبات سیاسی جامعه باشند یا مرتکب جرایم اقتصادی مثل ارتشاء و اختلاس، یا جرایم همراه با عنف و آزار مثل تجاوز به عنف و ... شده باشند؛ ترس و بی‌امنی بر جامعه حاکم میشود، اما اگر برای مجرمان این جرایم، مجازات‌های جایگزین صادر نشود جامعه به دستگاه قضا اطمینان حاصل میکند. ایجاد امنیت در جامعه بیش از همه به قانونمندی وابسته است؛ یعنی اگر افراد جامعه به قانون پایبند باشند این خود سبب برقراری امنیت میگردد و نیاز نیست که برای برقراری امنیت صرفاً به مجازات‌های حبس و قوانین سخت و خشن متوسل شد.

۴- هادی داجاک (۱۳۹۹) در مقاله با نام مجازات‌های جایگزین حبس و تأثیر آن بر کاهش جمعیت کیفری زندان به بحث و بررسی مجازات‌های جایگزین حبس و تأثیر آن بر کاهش جمعیت کیفری زندان پرداخته است و بیان می کند زندان بعنوان یک مجازات نه تنها در راستای اهداف اصلاح و درمان مؤثر نبوده بلکه تالی فاسد زیادی بدنبال داشته و منجر به

قطع رابطه زندانی با زندگی عادی، خانواده، کار و اطرافیانش نیز می شود. به همین لحاظ امروزه سیستم های عدالت کیفری از کیفر گرایی محض به رویکردهای نوین اصلاح و درمان و بازسازی اجتماعی مجرمین رو آورده اند به همین لحاظ، امروزه جایگزین های حبس در راستای جنبش اصلاحی درمانی نوین مورد توجه اندیشمندان قرار گرفته، لیکن تحقق این امر بصورت ریشه ای و بنیادین مستلزم تغییر نگرش دستگاه قضایی و البته تغییر فرهنگ جامعه مبنی بر اینکه دیگر مجازات سالب آزادی با توجه به مضرات عدیده ای که دارد با شکست مواجه شده و اعمال جایگزین ها مجازات های اجتماعی نوین) بهترین روش برای اعمال مجازات های هدفمند اصلاحی درمانی می باشد.

۵- فاطمه نجم سهیلی (۱۴۰۰) در مقاله خود با عنوان مجازات جایگزین حبس در نظام عدالت کیفری ایران عنوان می کند که نظام عدالت کیفری ایران نیز تحت تاثیر نظام حقوقی رومی ژرمنی و کامن لا، بنا به دلیل وجود آسیب های ناشی از مجازات حبس و چالش های انسانی، اجتماعی و اقتصادی آن، رفته رفته به سمت مجازاتهای جایگزین حبس گرایش پیدا کرده و در اصلاحات سال ۱۳۹۲ قانون مجازات اسلامی به صورت رسمی در قوانین ماهوی، مجازات های جایگزین حبس را پیشبینی و وضع نمود که در قالب مواردی نظیر خدمات اجتماعی، جزای نقدی و جزای نقدی روزانه اجرایی گردید و یافته های پژوهش بیانگر این است که پس از جدی شدن بحث مجازات جایگزین حبس از سال ۱۳۹۲، ظرف این مدت محدود یعنی کمتر از یک دهه، پیشرفت قابل توجهی در حوزه مجازات جایگزین حبس ایجاد شده است و رویه قضایی نیز علیرغم چالش های موجود، رفته رفته نسبت به استفاده از این ظرفیت اقبال نشان داده و از آن استفاده کرده است، هرچند که به نظر می رسد همچنان می توان این ظرفیت را با استفاده از تجربیات کشورهای دیگر بسط و گسترش داد.

### مبانی نظری

نظریه های مختلف در زمینه زندان وجود دارد که به نقش زندان و تأثیر مخرب حبس بر روی زندانیان می پردازد، از مهم ترین آنها می توان به نظریات مرتبط با القاگرایی، حق گرایی، مصلحت گرایی، یادگیری و برچسب زنی نام برد.

الف: نظریه القا گرا

این نظریه بر این دیدگاه استوار است که جرم از دیگر امور غیر کیفری و مسائل اجتماعی جدا نیست و محرومیت اجتماعی مجرمان به ندرت معضلات را حل می کند. در مقابل، مسائل مربوط به جرم، باید در بافتی خاص که آنها به وجود آمده اند، حل و فصل شود و واکنش ها باید مبتنی بر بازپذیری اجتماعی به جای محرومیت باشد (غلامی، ۱۳۸۷، ۳۲۴-۳۲۵). در معنای عام، القاگراییان علیه کنترل اجتماعی بحث نمی کنند. آنان معتقدند که تصور هم زیستی اجتماعی بدون کنترل اجتماعی بسیار دشوار است. بلکه بحث آنان بر ویژگی بالا به پایینی (تحکم آمیز)، سرکوبگر و انعطاف ناپذیر نظام های رسمی کنترل اجتماعی است (bianchi, ۱۹۸۷, p۴۵-۴۶). لذا در این رویکرد، این ویژگی های خاص کنترل کیفری باید لغو شود.

القاگراییان صلاحیت اخلاقی و نظام مند قدرت حاکمه در اعمال رنج و درد نسبت به دیگران را مورد تردید قرار می دهند و ابراز می دارند که دلیل آن که اهداف پذیرفته شده پیشگیری عمومی و اجتماعی نمی تواند با داده های تجربی مورد تأیید قرار گیرد، لذا اعتبار کل عقلانیت کیفری در معرض خطر است. بر این اساس، در این دیدگاه، کیفر زدایی (پس روی خصیصه سزاده واکنش های اجتماعی) و جرم زدایی (حذف عنوان مجرمانه از مسائل اجتماعی) راهبردهای اصلی می باشند. این راهبردها، در ابتدا از سوی استفان کوهن مطرح شده بود. او پنج اقدام ساختار زدا را مورد شناسایی قرار داد که بخشی از سیاست های القاگر می باشند. این اقدام ها عبارتند از زندان زدایی (پرهیز از زندان)، قضازدایی پرهیز از نهاد)، طبقه بندی زدایی (پرهیز از گونه شناسی مجرمان)، قانونی زدایی (پرهیز از دولتی کردن) (cohen, ۱۹۸۸ ۲۲-۲۵).

و در تلاش های آنان در کیفر زدایی، در ابتدا الغاگرایان پیکان تیرهای خود را به سوی زندان نشانه گرفتند. این مبارزه ریشه در جنبش های زندانیان با یک لایه کیفری الهام گرفته از اخلاق دارد (Mathiesen, ۱۹۸۹، ۲۹۰-۲۹۲). در اوایل دهه ۱۹۸۰ م. توجه ها به سمت ارزیابی هزینه و فایده تدابیر غیر سالب آزادی به عنوان جایگزین های زندان تغییر پیدا کرد. هشدارها علیه پیامدهای شبکه گستری این تدابیر با ارزش بالقوه آنها در نرمش نظامهای کیفری مقایسه شد. درک این موضوع که تحول کیفیات پاسخ گذاری در پایان زنجیره کیفری، سزاگرایی آن را تغییر نمی دهد و برای اجتناب از برچسب زنی به افراد، طرفداری از تمام جایگزین های رسیدگی های قضایی و پاسخ های غیر سزاده به مسائل اجتماعی (مانند شیوه هایی از پیشگیری اجتماعی از جرم برای توجه به بافتارهای ساختاری جرم) گسترش یافت. رویکرد(های) الغاگرا در ابتدا که بیشتر زندان را مورد انتقاد قرار می دادند، با گسترش موج انتقادات خود به به تمامی حقوق کیفری و روش های مورد استفاده در آن، نگاه بدبینانه خود به مجازات را تسری داده و حتی از منظر نیلز کریستی، آن را سخت گیری اخلاقی قلمداد کرده اند (دهان، ۱۳۸۷، ۳۳۴). و با رویکردی انتقادی به ساختار نظام عدالت کیفری، وجود آن را مشکل ساز تلقی می کنند. لذا همان طور که بیان شد در ابتدا زندان را آماج نقدهای خود قرار داده و آن را نفی می کردند و در نحله هایی دیگری اصولاً به نفی کیفر به معنای مطلق پرداختند؛ زیرا کیفر را نه به مثابه درمان، بلکه به مثابه مشکل و درد تلقی کرده اند. بدین ترتیب، نفی کیفر در نزد الغاگرایان جنبه اخلاقی (مبتنی بر رویکردهای لیبرالیستی و نسبیست گرایی و سیاسی دارد. در مجموع، نظر می رسد سیاست کیفر زدایی با همه رویکردهای الغاگرایانه انطباق ندارد؛ زیرا سیاست یادشده در اندیشه لغو تمام کیفرها نیست، بلکه به دنبال استفاده از آن به عنوان آخرین ابزار و مناسب سازی ضمانت اجراها برای پاسخ به جرم انگاری های ضروری است. در واقع، کیفر زدایی با کمینه گرایی کیفری همسوتر است تا با الغاگرایی کیفری.

ب: نظریه حق گرا

طرفداران این نظریه بر این باور هستند که اگرچه ممکن است حقوق متعددی برای توجیه کیفر زدایی مطرح گردد ولی در اینجا، تنها عنوان عام «حق انسان بر مجازات نشدن» که برخی معتقد به آنند مورد نظر قرار می گیرد. با توجه به این که قائلان به حق معرفی شده، برای توجیه آن استدلال های فلسفی، اخلاقی، دینی و حقوق بشری مطرح کرده اند، می توان با استفاده از این عنوان، زیربنای فلسفی کیفر زدایی را نیز تبیین نمود. این حق توسط هوساک در کتاب «جرم انگاری زیاده» (Husak, ۲۰۰۸، ۹۳-۹۵) به عنوان نظریه اصلی برای محدود کردن اختیار دولت در جرم انگاری و به تبع آن، کیفر گذاری و کیفردهی کمینه تبیین شده است. در واقع، این حق گذاری توسط هوساک، چالشی برای اختیارات همیشگی دولت ها در جرم انگاری ایجاد می کند و این پرسش را مطرح کرد که آیا اصل بر این است که دولت حق دارد که افراد را به دلیل تاپیروی از قانون، محکوم به کیفر نماید یا این که در اصل، چنین حقی وجود ندارد و انسان حق بر مجازات نشدن دارد؟

رهاورد توجه به حق بر مجازات نشدن آن است که ورود به عمق محیط کیفری، باید به صورت لایه به لایه انجام شود؛ یعنی از حداقل به حداکثر. بنابراین لازمه پذیرش حق مذکور، تقدم توسل به فرایندها و پاسخ های غیر کیفری بر پاسخ های کیفری (لایه نخست) و ضرورت توسل به انواع پاسخ های غیر کیفری (از جمله پاسخهای بازپرورانه و ترمیمی) و توسل به فرایندهای غیر کیفری (از جمله فرایندهای اداری، محله ای، خانوادگی و آموزشی) است (لایه دوم). در ادامه و در مسیر عمق بخشی به گستره استفاده از ابزار کیفری، حق یادشده منجر به گزینش حداقلی از پاسخ کیفری خواهد شد (لایه سوم). پس اگر نوبت به استفاده از کیفر شد، باید تا آنجا که ممکن است به حداقل ممکن، اکتفا شود. در نهایت، نتیجه ابتدای بر حق مورد نظر، مسئولیت پذیری نظام عدالت کیفری در قبال شیوه پاسخ دهی به جرم می باشد. بدین معنا که کارگزاران این نظام را به اتخاذ تدابیر باز پرورانه نسبت به بزه کار) و تدابیر جبرانی - ترمیمی (بزه دیده و اجتماع) رهنمون

می سازد (غلامی، ۱۳۹۵، ۱۸۶-۱۸۸) (لایه چهارم)- بنابراین با پذیرش حق بر مجازات نشدن افراد، مداخله کیفری نسبت به رفتارهای شهروندان با یک پالایه (فیلتر) چهار سطحی روبه رو می شود و قانون گذار موظف به رعایت آن در فرایند کیفری سازی هنجارهاست.

نتیجه این پالایش، کاهش موارد عبور پیشنهادهای کیفر گذاری قانونی طرح ها و لوایح) و ارای کیفرده از این پالایه و محدود شدن مصادیق آن خواهد بود. در واقع، تعدی ناشی از اعمال مجازات نسبت به فرد، حق شمرده نشده و بلکه حسب ضرورت (بکاریا، ۱۳۹۵، ۳۳) ، به صورت قطره چکانی برای بزه کاران تجویز می شود. حتی این توصل قطره چکانی به مجازات کردن نیز برای کاستن از همین موارد ضروری و در نهایت، مجازات نکردن است و در واقع، تلاش های کیفر زدایانه نیز بخشی از آرمان داشتن جامعه ای بدون جرم و مجازات و در نهایت، مجازات نکردن بوده است (حیدری، ۱۳۹۴، ۱۴).

در پایان این مطلب قابل ذکر است که اگرچه در بعد حقوقی توجیه کیفر زدایی، تنها به حق بر مجازات نشدن اکتفا شد و این حق، حاصل چندین حق و مبنای اساسی از جمله کرامت و آزادی بشری عنوان گردید لکن ممکن است اعمال این حق، در تضاد با سایر حقوق افراد جامعه قرار گیرد. به صورتی که ممکن است با هدف کیفر زدایی، اصل برابری افراد در کیفردهی نقض شود؛ زیرا با توجه به این که اعمال برخی از تدابیر کیفرزدا، در اختیار مقام قضایی است، امکان تعیین مجازات های متفاوت نیز فراهم شود و این امر موجب ایجاد نابرابری و تبعیض منفی در قبال مرتکبان مختلف گردیده و سلیقه گرایی قضایی و عدم شفافیت، به نوعی باعث پایمال شدن حق افراد در برخورداری از سازوکارهای مشخص و معین در نظام عدالت کیفری شود (نقد مساوات گرا).

همچنین ممکن است با عدم اجرای همه یا بخشی از مجازات و رها نیدن مجرم از چنگال عدالت، حقوق بزه دیده در انتقام و تشفی خاطر او و بستگانش نادیده گرفته شده و حتی خسارتهای به بار آمده علیه او نیز جبران نشود؛ زیرا اگر سیاست کلی دستگاه قضا بر کیفر زدایی و از جمله بازداشت زدایی و حبس زدایی باشد، ابزار کیفری اثربخش برای اجبار مرتکب به جبران خسارتهای مادی و معنوی نیز از بین رفته و سیاست کیفر زدایی به ضرر وی (قربانی جرم) تمام شود و حقوق وی نقض شود. در همین رابطه، ممکن است حق بزه دیده در مطالبه کیفر نیز نادیده انگاشته شود نقد بزه دیده مدار). وانگهی تساهل و عدم قطعیت در مواجهه با مجرم که خطرناکی و ناپایندی خود به هنجارهای رسمی را نشان داده اند و رها نیدن آنها از شبکه کیفری و تجویز استمرار زیست کیفرزوده - ها در جامعه، ممکن است امنیت جامعه را متزلزل کند و این با حق شهروندان در برخورداری از امنیت کامل سازگار نیست (نقد امنیت گرا).

ج: نظریه مصلحت گرا

در این نظریه عنوان می شود که با وجود این که نفس مجازات مبتنی بر مصلحت است، ممکن است این مصلحت با مصالح دیگری در تعارض افتد. بدین معنا که مجازات، از مصلحت بودن به مفسده بودن تبدیل شود. لذا ضروری است این اختلال در کارکرد مجازات مدیریت شده و رفع شود. با عنایت به این که در منابع حقوقی و فقهی، توسل به کیفر صرفا در موارد ضرورت و منصوص تصریح شده است، بر مبنای قاعده «الضرورات تقدر بقدرها»، می توان گفت که مفسده های حاصل از اجرای برخی کیفرها به خصوص زندان، نشان دهنده تجاوز از میزان ضرورت و حداقل آن بوده و ضروری است بر مبنای همان مصالح توجیه گر مجازات، توسل به آن نیز بهینه شده و از افزوده های غیر ضرور اجتناب شود.

بدین منظور، با وجود آن که برای مصلحت و گستره و جایگاه آن، نظریات مختلفی مطرح گردیده است، در اینجا منظور از مصالح توجیه گر، آن دلایل و مبنای و در یک مفهوم، چرایی عمومی لزوم توجه به کیفر زدایی و گسترش آن است. بدین معنا که از منظر منافع عمومی و حفظ نظام اسلامی، چه ضرورت هایی برای این امر مدنظر است. همچنین اگر ابلاغ



سیاست‌های کلی نظام که مرتبط با کیفرزدایی می باشد را مبتنی بر مصلحت تلقی نماییم، از این جهت نیز مصلحت مدار بودن این امر نیز قابل توجیه است. در این زمینه، ممکن است استدلال‌های متنوع و متعددی را بتوان برای منافع حاصل از کاهش کیفی و کمی کیفر گزایی ارایه نمود، لکن در اینجا، تنها به ضرورت‌های کیفرشناختی و اقتصادی و اجتماعی آن پرداخته می شود (شمس ناتری، ۱۳۸۷، ۱۰۵-۱۰۹).

اگرچه مصلحت به طور عموم در مباحث و نظرات مربوط به حکمرانی و سیاست ورزی در سطح کلیت جامعه و نظام سیاسی عنوان می شود ولی در اینجا، معنای عام تری مدنظر است. به صورتی که از منظر کیفرشناختی، وقتی صحبت از عدم دستیابی به اهداف مدنظر در اثر اجرای برخی مجازات هاست، در واقع، هم به مصالح فرد محکوم و هم به مصالح دستگاه قضایی و حاکمیت سیاسی توجه می شود. همچنین در مبنا (مصلحت) اقتصادی، به اقتصاد سیاسی کیفر زدایی و نفعی هزینه‌های غیر ضروری کیفر توجه شود.

د: نظریه یادگیری

در این نظریه به نقش یادگیری و تقلید در ارتکاب جرم پرداخته شده است. یادگیری افراد از طریق تداعی به سه شیوه صورت می گیرد: یادگیری از طریق شرطی شدن کلاسیک، یادگیری از طریق شرطی شدن کنشی و همچنین یادگیری اجتماعی است، در حالی که شرطی شدن کلاسیک و شرطی شدن کنشی با آزمایش بر روی حیوانات به دست آمده است. نظریه یادگیری اجتماعی بیشتر به یادگیری انسان توجه دارد؛ زیرا این نظریه به طور مستقیم به فرآیندهای روانی عالی توجه نشان می دهد. (ولد و همکاران، ۱۳۹۳: ۲۴۹) از پیشگامان این نظریه (نظریه یادگیری) در جرم‌شناسی گابریل تارد و ادوین اچ. ساترلند می باشد. زندان با توجه به محیط خود نقش مهمی در یادگیری و تبادل اطلاعات در زمینه‌های فنون و روش‌های ارتکاب جرم دارد. فوکو در این زمینه می گوید: «در همین باشگاه است که بزهکار جوانی که نخستین محکومیتش را در آنجا می گذرانند، آموزش می بیند و نخستین میلی که در او زاده می شود این است که از کار کشته‌ها یاد بگیرد چگونه از چنگ سخت‌گیری‌های قانون بگریزد.» (فوکو، ۱۳۹۰: ۳۳۳) نتایج یک تحقیق در ایران که در مورد نقش تقلید و یادگیری در محیط زندان انجام شده، نشان می دهد که زندانیان دوستی‌ها و معاشرت‌های داخل زندان را مهمترین عامل ارتکاب جرم در بار دوم می دانند. (فضلی و دارابی پناه، ۱۳۹۵: ۲۲)

ه: نظریه برچسب‌زنی

برچسب‌زنی روندی است که در طی آن، جامعه عنوانی منحرفانه را به شخص اطلاق می کند. این عمل باعث می شود که فرد از گروه یا جامعه طرد شود، هویتی منفی در او نهادینه شود و انحراف در او تقویت گردد (معظمی، ۱۳۸۸: ۱۸۸). نظریه برچسب‌زنی یا نظریه تعامل‌گرایی در دهه ۱۹۵۰ در آمریکای شمالی شکل گرفت و به سبب شرایط حاکم بر آن دوران، این نظریه مفاهیم انحراف و منحرف را به صورت ذهنی و نه عینی تعریف کرد. در علت‌شناسی جرم باید واکنش‌های اجتماعی رسمی و غیررسمی از طریق برچسب‌زنی، تحقیر و طرد فرد موجد جرم را موجب تکرار جرم و پیدایش هویت مجرمانه در شخص قلمداد کرد. (وروایی و فاطمی موحد، ۱۳۹۵: ۶۲) این نظریه از نظر تقسیم‌بندی نظریات جرم‌شناسی در زیرمجموعه رویکرد کنش متقابل جای می گیرد.

در حقیقت، در فرآیند برچسب‌زنی نه تنها فرد برچسب خورده از جامعه طرد می شود و به رفتارهای مجرمانه ادامه می دهد بلکه آرامش خود را در هم‌نشینی با کسانی می یابد که به همان شکل برچسب خورده و از جامعه طرد شده‌اند؛ بنابراین این هم‌نشینی معمولاً به صورت خرده فرهنگ‌های مجرمانه یا خرده فرهنگ‌های بزهکاران جوان جلوه‌گر می شود (معظمی، ۱۳۸۸، ۱۸۹-۱۹۰). فرآیند برچسب خوردن عده ای در یک جامعه مانند جامعه زندان را نظریه پردازان به دو مرحله اساسی تقسیم کرده اند: انحراف اولیه و انحراف ثانویه. در مرحله انحراف اولیه، افراد از هنجارهای اجتماعی سر بر می تابند ولی

برچسب نمی‌خورند و خود را منحرف نمی‌انگارند؛ از این گذشته دیگر افراد جامعه نیز هنوز برای آنان احترام قائلند و آنان را منحرف نمی‌دانند. مرحله انحراف ثانویه زمانی رخ می‌دهد که رفتار انحرافی توسط افراد مهم جامعه مثل دوستان، والدین، کارفرمایان، مقامات، پلیس و دادگاه علنی و آشکار گردد. خطاکار و شخصی که هنجارها را زیر پا گذاشته به گفته "کارفینکل" مراسم بی‌آبرویی برایش اتفاق می‌افتد که در این صورت شخص محکوم به انحراف می‌شود سرزنش و مجازات می‌گردد و مجبور کمی‌شود که برتری اخلاقی محکوم‌کنندگان اعتراف نماید و لذا برچسب‌هایی مانند ابله، غیرعادی، کلاهبردار، بدکاره، معتاد و ولگرد و... را از دیگران دریافت می‌کند.

از منظر این نظریه انحراف، کیفیت عملی نیست که فرد، مرتکب آن می‌شود بلکه نتیجه به کارگیری قواعد و کیفی‌ها از سوی دیگران در مورد بزهکار است. برچسب‌ها برای تعیین مقولات انحراف به وجود می‌آیند، لذا بیانگر ساختار قدرت جامعه هستند. قواعدی که انحراف به وسیله آنها، تعیین می‌شود و هم محیطی که در آن قواعد یاد شده به اجرا در آیند اغلب به وسیله اقلیت قدرتمند برای اکثریت چارچوب‌بندی می‌گردد (مارش و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۹۹).

همچنین برچسب‌زنی می‌تواند از طریق رسمی و از سوی سازمان‌های مسئول و یا به صورت غیررسمی و از طرف افراد و اجتماع به فرد بزهکار نخستین وارد شود. در نوع غیررسمی آن که ریشه در تفکرات سنتی و قضاوت‌های غیرواقعی دارد، مردم و جامعه نقش دارند و راه‌حل آن انجام کار فرهنگی و بازسازی و اصلاح بینش‌ها و طرز فکر و پیش‌داوری‌های غیرمنطقی است. همچنین توجه به برخی مبانی دینی در موضوعات گذشت، صبر، نپذیرفتن سخن بی‌دلیل، پرهیز از سخن‌چینی و غیبت، تعافل و... می‌تواند به رفع این روند برچسب‌زنی غیررسمی کمک کند. در نوع رسمی آن، معمولاً نهادهای زیرمجموعه نظام عدالت کیفری مانند دادگاه و پلیس نقش اساسی دارند که با اتخاذ سیاست‌هایی از قبیل سرعت انجام امور، رعایت اسرار شخصی و خانوادگی افراد دخیل در پرونده‌ها، دوری از احضار و اخطارهای غیرضروری، کم کردن دامنه جرم‌انگاری‌ها و... می‌توانند به فرونشاندن این آتش برچسب‌زنی کمک نمایند (معظمی، ۱۳۸۸، ۱۹۲).

محققینی که در مورد این نظریه به تحقیق و بررسی پرداخته‌اند، به نقش پلیس و زندان و دستگاه‌های قضایی در ارتکاب جرایم رسیده‌اند. فردی که وارد زندان می‌شود از سوی جامعه و افراد خانواده برچسب مجرمیت می‌خورد. پس از آزادی از زندان معمولاً پیدا کردن شغل برای فرد به دلیل سابقه دار بودن و خوردن برچسب مجرمیت بسیار دشوار خواهد بود. برچسب خوردن در مورد زنان و اطفال بیشتر خواهد بود و آنها را بیشتر تحت تأثیر قرار خواهد داد.

#### روش تحقیق:

با توجه به موضوع این پژوهش و ضرورت بررسی تمامی ابعاد موضوع، روش مورد استفاده در این تحقیق توصیفی - تحلیلی می‌باشد. به این صورت که ابتدا با شناسایی منابع مربوط، به مطالعه آنها پرداخته و به فیش برداری از مطالب مورد نیاز اقدام می‌گردد. سپس با طبقه‌بندی مباحث، به تحلیل آن پرداخته و در نهایت، نتیجه‌گیری لازم صورت خواهد گرفت. به منظور گردآوری و جمع‌آوری داده‌ها در این پژوهش از ابزار فیش برداری و اسنادی از کتب مختلف استفاده می‌گردد. همچنین استفاده از فضای مجازی اینترنت و اطلاعات افراد مجرب و متخصص در این رابطه و نیز بانک‌های اطلاعاتی رایانه‌ای بهره‌گیری شده است. ابزار گردآوری اطلاعات در این تحقیق فیش برداری و بانک‌های اطلاعاتی می‌باشد. روال کلی به این صورت است که در آغاز، طرحی به نسبت جامع در مورد موضوع مورد نظر تهیه و تنظیم می‌شود که حاوی مسائل کلی و مبنایی آن می‌باشد. سپس بعد از مطالعه و تحقیق بر روی این مسائل کلیدی و اساسی، فیش برداری، تنظیم و تدوین مطالب آغاز خواهد شد. با توجه به ماهیت موضوع، روش تجزیه و تحلیل اطلاعات از نوع کیفی می‌باشد که پس از طرح موضوع پژوهش، اسناد و مدارکی را که به صورت مکتوب جمع‌آوری شده است، براساس شیوه ذهنی و نه آماری مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهد گرفت.

این بخش به دو قسمت تقسیم می شود به این شکل که ابتدا به مولفه های جنسیت محوری در مجازات های جایگزین حبس خواهیم پرداخت و سپس چالش های جنسیت محور در مجازات های جایگزین حبس مورد بررسی قرار می گیرد. در بررسی علل و جرایم بزهکاری زنان بحث شد که بسیاری از زنان مجرم وسیله ای برای بزهکاری مردان بوده اند. روابط ناسالم و خشونت بار از دیگر از عواملی هستند که زنان را به ورطه بزهکاری می کشانند. همچنین نشان داده شد که بزهکاری زنان بیش از مردان از سوی جامعه و خانواده تقبیح می شود و رویکرد نسبت به یک محکوم زن به هیچ وجه شباهتی به محکومان مرد ندارد. خانواده به سختی با یک دختر، همسر و به ویژه مادر محکوم کنار می آید، این امر تا آنجا ریشه دارد، که ممکن است در ترجیح بر گزینش میان حبس (جایی که محکومیت فرد به سادگی از اطرافیان قابل پنهان است) و مجازات در جامعه تأثیر گذار باشد. از همین رو موقعیت اجتماعی-اقتصادی زنان بزهکار به عنوان یکی از مؤلفه های جنسیت محوری در مجازات های جایگزین حبس با تمرکز بر شرمساری بیشتر زنان از عیان شدن وضعیت محکومیت، تأمین امنیت محکومان در مقابل خشونت و آزار و موقعیت مالی محکومان که زمینه ساز ارتکاب جرم است مورد توجه باید قرار گیرد.

همچنین زنان محکوم به مجازات های جایگزین حبس اگرچه از نظر مکانی فاصله کمی با فرزندان دارند، اما ورود مجازات به عرصه خانواده و جامعه می تواند فاصله و رابطه ایشان با فرزندان را تا آنجا تحت تأثیر قرار دهد که حبس را نسبت به برخی از مجازات های جایگزین، کیفر به صرفه تر و متناسب تری تلقی کنند. بر همین اساس دومین مؤلفه جنسیت محوری توجه به موقعیت فردی و خانوادگی محکومان زن است که با تکیه بر تفاوت های جنسیتی در پیامدهای وضعیت والدینی، ایفای نقش های سنتی جنسیتی، مدت و مکان محکومیت، رضایت و آگاهی و آموزش محکومان و خانواده های ایشان مورد بحث قرار خواهد گرفت.

همانطور که عنوان شد کارآمدی مجازات های جایگزین حبس منوط به اجرای صحیح آنهاست. در واقع از آنجا که عرصه کیفردهی به واسطه ورود بخش ها، نهادها و سازمان های مختلف به آن گسترده می شود، اجرای ناصحیح و لغزشهای کوچک می تواند پیامدهای زیانباری برای محکومان زن داشته باشد و مجازات را تشدید و اهداف آن را نقض نماید. از این رو اجرای مجازات های جایگزین حبس بیش از هر چیز مستلزم، آماده سازی بسترهای اجتماعی برای ورود و پذیرش محکومان به اجتماع است. همگام با این، مهم است که شرایط کنونی جامعه هدف متناسب با هریک از مجازات ها و ویژگی های محکومان به درستی سنجیده شود. یکی از عواملی که ممکن است مجازات های اجتماعی را برای زنان تشدید میکند، عدم تناسب فرهنگی مجازات ها با بزهکار و جامعه هدف است.

به نظر می رسد به منظور دستیابی به اهداف بازپروری و اصلاح بزهکاران، در محکومیت بزهکاران زن به مجازات های جایگزین حبس، تکیه بر توانمندی ها از طریق تقویت یا بهره گیری از آن به سود اجتماع جایگزین مناسبتری از جزای نقدی یا دورهی مراقبت باشد. هرچند برخی معتقدند دوره مراقبت (که با تدابیر نظارتی فشردهتری همراه است) برای بزهکاران جنسی، از حیث محدودیتهای حضور در اجتماع، جایگزین مناسبتری از خدمات اجتماعی رایگان است.

گرچه شکی نیست «در این که چه تدابیری برای زنان مناسبتر است باید شرایط روحی-روانی شخصیتی زن در نظر گرفته شود» و نمی توان پیش از آن گزینه های از پیش تعیین شده ای برای جرایم خاص را مطرح کرد، اما آنچه مهم است توجه به پس زمینه ارتکاب جرم است. به این ترتیب، چنانچه ارتکاب بزه جنسی ناشی از نیاز مالی باشد، خدمات اجتماعی رایگان ممکن است، به فن آموزی و استقلال مالی معطوف باشد و چنانچه جرم ناشی از وابستگی به مواد مخدر یا اختلال در مهارتهای ارتباطی باشد، بهتر است شرکت در برنامه های ترک اعتیاد و کلاسهای آموزشی (نظیر مهارت های زندگی، کنترل

خشم، افزایش اعتماد به نفس) جزء جدانشدنی دستورات دوره مراقبتی قرار گیرند. به جای آنکه هدف تنها حبس در خانه، حفاظت از جامعه با

منزوی کردن و تنبیه روانی بزهکاران باشد. پیش از این اما، یکی از مهم ترین نکاتی که باید در زمینه حضور محکومان زن در جامعه در نظر گرفته شود، حفظ حیثیت و کرامت انسانی آنان از طریق محفوظ نگاه داشتن هویت بزهکاری محکومان در جامعه است و این به واسطه شرمساری بیشتری است که محکومان زن تحت مجازات های جایگزین حبس، نسبت به مردان تجربه می کنند.

اگرچه شواهد روشنی مبنی بر رابطه مثبت یا منفی شرمساری و تکرار جرم وجود ندارد، اما این پژوهشگران در این مورد به سایر امکانات مثبت این مجازات (حبس خانگی همراه نظارت الکترونیک) نظیر تثبیت پیوندهای خانوادگی اشاره میکنند و معتقدند، اگر محکومان این مجازات را شرم آور تلقی کنند، اما در عین حال تشخیص دهند که با ایشان منصفانه برخورد می شود، احتمال کمتری دارد که واکنش منفی نسبت به کل این برنامه نشان دهند. اگرچه آنها تحلیل جنسیتی از سایر جنبه های مثبت مجازات و درک منصفانه یا غیرمنصفانه بودن آن از سوی زنان و مردان ارائه نمی دهند، اما ادعا می کنند که احتمال تکرار جرم در میان زنان و متأهلین پایینتر است، چرا که این گروه شرم بیشتری را تجربه میکنند.

دیگر پژوهش ها نشان می دهد، که شرمساری در مجازات هایی نظیر حبس خانگی و نظارت الکترونیک، زنان را بیش از مردان متأثر نموده است؛ ابزارهای نظارت الکترونیک مستقر در خانه و دستبندهای الکترونیکی متصل به بدن محکومان موجب شده تا هر دو جنس آن را ناخوشایند و «دست و پاگیر» توصیف کنند. زنان بیش از مردان از اینکه تحت بازداشت خانگی بودند، شرمگین می گردیدند و در صورتی که قادر نبودند پابند الکترونیکی را در لباس خود بپوشانند، بیشتر احساس آنگ خوردن داشتند (King & Gibbs, ۲۰۰۳: ۱۱۹).

(Gainey & Payne ۲۰۰۰, ۸۵-۸۷). همچنین، در حالی که مشکل مردان به ناراحتی فیزیکی و حرکتی مربوط می شد، نگرانی های زنان بیشتر با شکل ظاهری، ناخوشایندی و نازیبایی ظاهری و غیرقابل پنهان بودن دستبندها در پوشش زنانه در ارتباط بود. این خود حاکی از آن است که زنان بیش از مردان نگران آشکار شدن وضعیت محکومیشان و شرمساری حاصل از آن هستند (Gainey & Payne ۲۰۰۰, ۸۷-۸۸).

برای آنها باور کردن خودشان به عنوان یک فرد غیربزهکار مستلزم نسبت «دزد»، «قاتل» و «غیرقابل اعتماد» دادن به دیگران، به ویژه مردان است. زنان از طریق ایجاد یک تمایز مهم هویتی میان خودشان و مجرمان جدی، تلاش دارند تا فاصله واقعی و بستگی خودشان با بزهکاری را کمرنگ جلوه دهند. به نظر میرسد، که این به طور جدایی ناپذیری به خودپنداری زنان مرتبط باشد و آنها را قادر می سازد تا بزهشان را، به عنوان نمودی از چگونگی حضورشان در مسائل و مشکلات را، در راستای آن قرار دهند. توانایی زنان برای فاصله گرفتن از خود بزهکار، به واسطه چهارچوب بندی بزهشان در قالب کجروی یا ناهنجاری در همراهی کردن خود راستین، تابعی از بهبود یافتن احساس شرم یا گناه ناشی از برچسب بزهکار را نشان می دهد.

به نظر برخی از زنان بزهکار، قربانی خشونت خانگی یا جنسی بودن، کمتر از تحت نظارت بودن «بد» است؛ به طور ضمنی کمتر از برچسب بزهکار بد است. در مواجهه با سایر بزهکاران یا بزه دیدگانی که در دادگاه یا اتاق انتظار برای ملاقات با مأمور حضور دارند، محکومان زن ترجیح می دهند هویت و دلیل حضور خود را با کسی در میان نگذرانند. در حقیقت گم شدن در جمعیت و ناشناس ماندن سابقه مجرمانه یکی از راهبردهای زنان برای کنار آمدن با برچسب بزهکار است (Gainey & Payne ۲۰۰۰, ۹۰-۹۲).

زنانی که مرتکب جرم می شوند بر مبنای « قانون شکنی » و « نقش شکنی » برچسب می خورند، که این به معنای شکستن قوانین رفتار شایستهی « زن » است. کرامت شخص و پاسداری از شأن انسانی زن اقتضا دارد که هویت بزهکارانهی او، تا حد ممکن، از دسترس دیگران محفوظ باقی بماند. دایره « دیگری بودن » برای برخی ممکن است تا محدودهی فرزندان تنگ باشد. برای برخی ممکن است، سیاست خانوادگی بر پنهان نگاه داشتن مسأله محکومیت از کودکان استوار باشد، چیزی که تغییرات محسوس در سبک زندگی (مثلاً در مورد حبس خانگی، نظارت الکترونیک، رفت و آمدهای مستمر برای انجام خدمات اجتماعی، گزارش روزانه یا بازدیدهای سرزده) گاه عملاً آن را ناممکن می نماید .

بعد دیگر مسأله امنیت، به پیشگیری از خشونت و قربانی شدن زنان در طول دوره مجازات مربوط است. در همین راستا، امنیت محکومان در طول دوره محکومیت در محیط خانواده و اجتماع یکی از مسائلی است که در خصوص بزهکاران زن باید مورد توجه قرار گیرد. خشونت خانگی و توجه به پس زمینه آزار دیدگی زنان بزهکار یکی از مهمترین ابزارهای برقراری عدالت از طریق اعمال مجازات متناسب است. این به ویژه در خصوص دورهی مراقبت، حبس خانگی، محدودیت های رفت و آمد و خدمات عمومی نیازمند سازوکارهای متناسب و نیروی انسانی متخصص است تا علاوه بر حمایت از محکومانی که این شرایط خاص را دارند، آنها را از خطر

خشونت و تکرار جرم دور نگه دارند. برخی از مجازاتهای جایگزین حبس، در حقیقت بزهکاران را در همان محیطی قرار می دهد که پیش از ارتکاب به بزه در آن قرار داشتند. حبس خانگی در حالی که زن با آزارگر در یک خانه ساکن باشد، در زمره یکی از پرخطرترین مجازات ها برای زنانی است که سابقه خشونت خانگی و آزار را داشته اند .

همانطور گفته شد، که مجازاتهای جایگزین حبس، به انحاء مختلف به جهت حرکت بر محور یک مدل مردانه زمینه ناکامی و قربانی شدن محکومان زن را ایجاد میکند، در عین حال این مجازات ها در اجرا، از ظرفیت های قابل توجهی جهت جلوگیری از تداوم فرآیند قربانی شدن و کمک به قربانیان آن برخوردارند. به نظر می رسد که یکی از مهمترین مشکلات مربوط به چگونگی پاسخگویی در بافت عدالت کیفری به کسانی است که هم بزه دیده و قربانی و هم بزهکار هستند: قانون در خصوص محکومیت زنان به خدمات اجتماعی، تنها به ذکر « رعایت قوانین و مقررات مربوط به شرایط کار زنان » اکتفا کرده و مشخص نشده که آیا برای رعایت این شرایط نامشخص، باید مؤسسات، نهادها و سازمانهای خاصی در نظر گرفته شوند یا خیر. و به تبع آن تکلیفی در خصوص نحوه کار، محیط کار، نحوه نظارت بر ایشان معین نکرده است. محیط کار مردانه علاوه بر آنکه ممکن است موجبات بیاعتمادی خانواده (به ویژه اعضای مرد خانواده) نسبت به کار زن و در نهایت اجرای مجازات اصلی را ایجاد کند، برای بسیاری از بزهکاران زن، به ویژه کسانی که تجربه خشونت و آزار از جانب مردان را دارند، محیطی نا امن تلقی شود و خود موجب انصراف زنان از مجازات جایگزین حبس شود. تأمین امنیت؛ یعنی حضور زنان در مکانی که در آن احساس امنیت کنند، یکی از مهمترین مسائلی است که در برنامه ریزی های خاص جنسیتی مورد توجه قرار می گیرد. قرار دادن زنان در محیط های زن محور یکی از موفق ترین برنامه ها در دستیابی به این هدف هستند (McCord, ۲۰۱۲، ۳۵).

ماده ۹ آیین نامه اجرایی ماده ۷۹ قانون مجازات اسلامی، نهادهای پذیرنده را به رعایت مسائل امنیتی و حفاظتی در خصوص بهکارگیری محکوم و نظارت بر عملکرد محکومان معرفی شده مکلف میکند، به این ترتیب نهاد مذکور موظف به ارائه گزارشی ماهانه به اجرای احکام است که در آن در خصوص شروع به کار و نحوه انجام خدمات شامل ساعات حضور روزانه، میزان غیبت و تأخیر محکوم، هرگونه بی نظمی و کوتاهی در انجام خدمت محوله و میزان رضایتمندی نهاد پذیرنده و مراجعان از خدمت ارائه شده نظر می دهد. یکی دیگر از چالش های مجازات های جایگزین حبس بحث تفاوت در شرایط مالی میان زنان و مردان است. اکنون که سیاست حبس زدایی در ایران مجازات های جایگزین حبس را به دلیل نبود

بسترهای اجرایی و شاید کمبود منابع اقتصادی لازم برای اجرای آن، به سمت استفاده از جزای نقدی در مورد حبس های کوتاه مدت متمایل نموده است. مجازاتی که نیاز کمتری به مشارکت نهادهای دولتی و مردمی دارد، نحوهی نظارت بر آن معین و ساده است و در عین حال تأثیر بازدارندگی و تنبیهی آن مورد تردید است. به این ترتیب، به نظر می رسد از آنجا که قضاوت جز در مورد جزای نقدی تکلیف و الزامی به استفاده از سایر انواع مجازات های جایگزین ندارند به کارگیری آن از سوی قضاوت در درجهی نخست، مستلزم دغدغه مندی و حساسیت نسبت به اصلاح بزهکاران، شناخت، و گشایش مجراهای قانونی برای استفاده از آن است.

توجه به موقعیت مالی متهمین در نوع مجازات، تنها به متهمان زن اختصاص ندارد اما در مورد زنان پررنگتر است. از آنجا که جرایم زنان عمدتاً به دلیل نیازهای مالی و ناشی از فقر است آنان با مصائب و خطرات بیشتری برای تأمین هزینه های مربوطه، مواجه اند. همچنین موقعیت مالی اغلب وابسته زنان در خانواده، دشواری های زنان در یافتن شغل متناسب - که مشخصاً با جنسیت ایشان ارتباط می یابد - ما را به لزوم در نظر گرفتن موقعیت مالی محکومان، به عنوان یکی از شاخص های قابل توجه در محکومیت زنان به مجازات های جایگزین حبس، رهنمون می کند. مطالعات در خصوص زنان تحت مراقبت و نظارت الکترونیک نشان می دهد اگر فردی

مهارت شغلی و حامی مالی نداشته باشد به سختی می تواند این برنامه را به اتمام برساند. از آنجا که شرایط مالی نامناسب در وقوع جرم از سوی بسیاری از بزهکاران زن دخیل است، اشتغال و حرفه آموزی نقش پررنگی را در اصلاح و جلوگیری از تکرار جرم ایفا می کند. به نظر می رسد یکی از دلایلی که مجازات خدمات اجتماعی برای دختران و زنان بهتر از سایر مجازات ها شناخته میشود، بیکاری و فقری است که زمینه ارتکاب جرم را برای بسیاری از بزهکاران ایجاد کرده است. جهت اعزام بزهکاران برای انجام خدمات اجتماعی، به ویژه برای کسانی که فاقد مهارت خاصی هستند، گزینه های بیشتر و متنوعتری پیش روی قضاوت هست.

خدمات عمومی در زمینه مناسب علاوه بر این، شرایط یادگیری یک حرفه و درآمدزایی را به ویژه برای دختران جوان فراهم میکند و فرصت های اشتغال در زمینه های متفاوت را پیش روی آنها قرار می دهد. اما، جزای نقدی مجازاتی است که ممکن است با موقعیت اقتصادی و مالی ناپایدار و وابسته زن در نظام حقوقی و عرفی ایران تناسب نداشته باشد. این در حالیست که سیاست حبس زدایی به دلایلی از جمله، آسانتر بودن جزای نقدی و فقدان سازوکارهای اجرایی در خصوص سایر مجازاتهای جایگزین حبس به سمت تبدیل مجازات حبس به جزای نقدی متمایل است. برای مثال، در یکی از آراء تجدید نظر، متهم زن به اتهام معاونت در کلاهبرداری در دادگاه بدوی به تحمل یکسال حبس با احتساب ایام بازداشت قبلی محکوم گردیده است. دادگاه تجدیدنظر تجدیدنظرخواهی تجدیدنظرخواسته در محدودهی تجدیدنظرخواهی را رد می کند و اعلام می دارد:

«با بررسی جمیع اوراق و محتویات پرونده و با در نظر گرفتن لایحه اعتراضیه تجدیدنظر خواه اعتراض مؤثری که موجبات نقض و بیاعتباری دادنامه تجدیدنظر خواسته را فراهم نموده و اساس آن را مخدوش سازد و منطبق شقوق مختلف ماده ۲۴۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری باشد به عمل نیامده است و از حیث رعایت تشریفات دادرسی نیز دادنامه مذکور اشکال مؤثری ندارد ولی از آنجایی که ممنوعیت حبس کمتر از یک سال در تبصره ماده ۱ قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء و اختلاس و کلاهبرداری مختص مباشر جرم میباشد و سرایت آن به معاون تفسیر قانون به صورت موسع می باشد بنابراین با عنایت به سیاست حبسزدایی قوه قضاییه و جنسیت تجدیدنظرخواه و فقد سابقه کیفری مستنداً به تبصره ۲ از ماده ۲۲ قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب مدت یک سال حبس وی به پرداخت پنجاه میلیون ریال به عنوان جزای نقدی به نفع دولت تبدیل و تخفیف داده می شود.»

تبدیل حبس به جزای نقدی آنجا که متهم از وضعیت مالی متناسبی برخوردار است، در راستای حبس زدایی و دور نگه داشتن بزهکاران زن از محیط دادگستری قابل توجه است، اما برای اقشار کم درآمد جزای نقدی ممکن است افزودن باری بر مشکلات فرد باشد. پرداخت جزای نقدی از جانب بستگان زن، که در وهله نخست گستراندن دامنه مجازات به خانواده است، هر چند متهم را از درگیری بیشتر با نظام قضایی می رهااند، اما ممکن است سرزنش، تحقیر، آزار و خشونت طولانی مدت را بر زندگی او تحمیل کند یا موجبات اجبار به انجام کارهای غیر قانونی و غیراخلاقی را برای زن به دنبال داشته باشد.

قانون مجازات اسلامی - جز در موارد معین در شرع - همواره در راستای برابری همه افراد در مقابل قانون، در ظاهر بی جنسیت است یعنی جز در برخی موارد تفاوتی میان زن و مرد قائل نشده است. بی اعتنایی به جنسیت متهمین به جهت تأمین برابری و برقراری عدالت مایه مباهات قانونگذار است. قضات علیرغم آنکه به برخورد متفاوت میان زن و مرد اشاره می کنند، به شیوه‌های متناقض بیان می دارند که همه را به یک چشم می بینند. چرا که مطابق قانون چنین تفکیکی جایز نیست و برخی بی اعتنایی قانون به جنسیت متهم را از نقاط قوت آن برمی شمارند که در قبال زن و مرد موضع یکسانی دارد. باید گفت، در اینجا موضوع اصرار بر نابرابری زن و مرد نیست، بحث بر سر نابرابری پنهان در پوشش برابری است که تشخیص و مقابله با آن بسیار دشوارتر از شکل عیان نابرابری و تبعیض است، که تا محو آن، ضروری است، که جنسیت به عنوان یک متغیر مهم در کنار سایر متغیرهای فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی زیر ذره بین قرار گیرد.

مطالعات نشان می دهد، الزام به برابری در قوانین و دستور العمل ها، مأموران اجرایی مجازاتهای جایگزین را در عمل با تناقضاتی در نحوه برخورد و مواجهه با زنان روبه رو می کند:

آنها از طرفی ملزم به رعایت مقررات و دستورالعمل های خنثی جنسیتی و رفتار یکسان با محکومان بوده و از طرف دیگر به شرایط زنان واقف بوده و شاهد تقلای بیشتر آنها برای انطباق و تکمیل دوره‌ی مجازات هستند. تأثیر و اهمیت رویکرد اتخاذی مأموران و اولویت بندی میان حقوق و منافع فردی و خانوادگی بزهکار در مقابل پیروی از قوانین ( برابر یا خنثی جنسیتی) نهایتاً خود را در موفقیت یا شکست محکومان در به پایان رساندن دوره‌ی مجازات نشان میدهد. به عبارت دیگر، رویکرد خاص جنسیتی یا خنثی جنسیتی مأموران می تواند به موفقیت یا شکست محکومان (و انتقال به زندان) منجر شود. در واقع، با آنکه مأموران به تفاوت شرایط و مسئولیت های بزهکاران زن و مرد واقفند و تصدیق می کنند که در برخی موارد باید آزادی عمل بیشتری به زنان داد، اما در عین حال آن را در تضاد با مسئولیت قانونی شان برای رفتار یکسان با مراجعان می دانند و تمایل دارند با هر دو گروه از بزهکاران به شیوه مشابهی برخورد کنند. مثلاً با وجود آنکه مأموران کنترل اجتماعی، حضور کودکان برای کنترل شونده ها را با عبارت «توجه و رسیدگی بیشتر» ملازم می دانستند، همچنان بر برخورد یکسان زنان و مردان اصرار داشتند (Ansay & Benveneste, 1999: 128-129).

موقعیت اجتماعی-اقتصادی محکومان زن و موقعیت فردی و خانوادگی ایشان دو مؤلفه اساسی در اتخاذ رویکردی جنسیت محور اند که از مهمترین مسائل زنان درگیر در نظام عدالت کیفری استخراج شده اند. برخی از شاخصه ای مطروحه در این پژوهش برآمده از ساختارهای مردسالارانه حاکم بر روابط افراد در جامعه است که تأثیر آن، چنان که به تفصیل گفته شد، در جزئیترین تصمیم گیریهای زندگی زنان قابل شناسایی است و از این رو جنسیت محوری با تمرکز بر آنان در جهت اصلاح این ساختارها قدم برمی دارد. در حقیقت از آنجا که این مسائل حول محور جنسیت اند، ممکن است جزء همیشگی مسائل زنان نباشند؛ یعنی برای هر دو جنس مشترک اند. مثلاً مادامی که مردان در رابطه با مسئولیتهای مراقبتی نقشی ایفا می کنند، قرار دادن مسئولیت های مراقبتی ذیل مسائل مرتبط با جنسیت برای زنان نباید مانع از لحاظ کردن این مسئولیت ها برای محکومان مرد شود. انکارناشدنی است که بخش مهمی از چالشهای محکومان زن ناشی از فقدان یا حضور حاشیه ای و بی

اثر زنان در نظام عدالت کیفری است و این به معنای تسلط مردان، تبعیض و قربانیان همیشگی از هر دو جنس خواهد بود. شکی نیست که صرف حضور مؤثر زنان در مناصب تصمیم گیری به معنای رفع تبعیض و حل مسائل محکومان نیست، اما نبود آنان قطعاً تبعیضی عیان است که زمینه ساز مشکلات فزاینده خواهد شد. حضور گسترده و مؤثر زنان نشانی است از اراده برای رفع بی عدالتی پنهان در لوای قانون، که با گذشت زمان دستی یافتنی است.

همچنین سابقه فقهی تفاوت بر مبنای جنسیت در حدود، تردیدی برای مشروعیت این رویکرد در خصوص تعزیرات باقی نمی گذارد. روایات و سیره‌ی عملی معصوم بیانگر پشتیبانی از این شیوه تمایز (آنجا که لازم است) می باشد. قانون علیرغم آنکه تصریحی به چنین تمایزی ندارد، اما نتوانسته کاملاً به آن بی اعتنا باشد. با نظر به موقعیت فعلی زنان در جامعه ایران، (بستگی های خانوادگی، چشم داشته ای عرفی، باورهای کلیشه ای) کیفر حبس (به ویژه حبس بلند مدت) یعنی دگرگونی در تمام ابعاد هویتی و شخصیتی، خانوادگی و اجتماعی زن. لذا برای هر زنی که ذره ای نشان از اصلاح پذیری و پشیمانی دارد، باید کیفرهای جایگزین حبس استفاده شوند. این کیفرها علیرغم چالش هایی که گفته شد به لحاظ انعطاف پذیری از ظرفیت های ویژه ای برای توانمندسازی زنان و کمک به خروج از ورطه فقر، از بین رفتن بنیان خانواده روابط ناسالم و خشونت بار و قرار گرفتن در مسیر غیر بزهکارانه برخوردارند.





ضرورت توسل به مجازات های جایگزین حبس، امری خدشه ناپذیر و غیرقابل اجتناب است. هیچ صاحب خردی در عصر کنونی، این سخن را انکار نخواهد کرد که دست یابی به پیش گیری از تکرار جرم و کاهش نرخ جرم با انجام مجازات صرف با کارکردی سزادهی، و صرف مجازات زندان، هیچگاه به موفقیت نمی انجامد. بنابراین، نظام عدالت کیفری را گزیری جز توجه به مجازات های جایگزین حبس و توسل به تدابیر کرامت مدارانه با تأکید بر شأن و ذات انسانی نیست. لذا با توجه به آثار سوئی که مجازات حبس بر مرتکب جرم به خصوص زنان به عنوان مبنای خانواده او و جامعه دارد، سیاست حبس زدایی در نظام تقنینی ایران مورد توجه قرار گرفته است. اقدام اتخاذ شده هم در خصوص حبس های کوتاه مدت و هم در خصوص سایر حبس ها می باشد، اما با توجه به آثار سوء بیشتری که حبس های کوتاه مدت به دنبال دارد و اینکه اهدافی که از اعمال مجازات ها دنبال می شود با این نوع مجازات تأمین نمی شود، اقدامات جایگزین حبس های کوتاه مدت بیشتر مورد توجه قانونگذار بوده است. هرچند تمام مسائل مهم پیش روی زنان در این مجازات ها مورد بحث قرار نگرفته است، اما همان طور گفته شد برخی مهمترین مؤلفه های جنسیت محوری در مجازات های جایگزین حبس، موقعیت اجتماعی-اقتصادی محکومان زن و موقعیت فردی و خانوادگی ایشان دو مؤلفه اساسی در اتخاذ رویکردی جنسیت محور اند که از مهمترین مسائل زنان درگیر در نظام عدالت کیفری استخراج شده اند. برخی از شاخص های مطروحه در این پژوهش برآمده از ساختارهای مردسالارانه حاکم بر روابط افراد در جامعه است که تأثیر آن، چنان که به تفصیل گفته شد، در جزئی ترین تصمیم گیری های زندگی زنان قابل شناسایی است و از این رو جنسیت محوری با تمرکز بر آنان در جهت اصلاح این ساختارها قدم برمی دارد. در حقیقت از آنجا که این مسائل حول محور جنسیت اند، ممکن است جزء همیشگی مسائل زنان نباشند؛ یعنی برای هر دو جنس مشترکاً ند. مثلاً مادامی که مردان در رابطه با مسئولیت های مراقبتی نقش ایفا می کنند، قرار دادن مسئولیت های مراقبتی ذیل مسائل مرتبط با جنسیت برای زنان نباید مانع از لحاظ کردن این مسئولیت ها برای محکومان مرد شود.

به طور خلاصه، می توان گفت، که جنسیت محوری با تکیه بر جوهر انسانی زن به معنای توجه به تمام وجوه هویتی، موقعیت حقوقی، اجتماعی، اقتصادی، زیستی زنان در تعیین مجازات و اجرای آن است، که از مکانی به مکان دیگر و از زمانی به زمان دیگر متفاوت و متنوع است. ممنوعیت قضاوت زنان در دادگاه ها، نگاه تک بعدی به زنان بزهکار، در کنار فقدان مددکاران باتجربه زن در نهادهای مجری احکام، سیطره رویکرد مردانه در طراحی و تدوین مجازات مانعی جدی در راستای جنسیت محوری در مجازات های جایگزین حبس است. علاوه بر این، فراهم نبودن زیرساخت های اجرایی و عدم آشنایی کامل مؤثر قضات محاکم با فلسفه مجازات های جایگزین و ضرورت به کارگیری آن از دیگر موانع اجرایی این مجازات ها است.

### پیشنهادها

- ۱- تغییر در سیاست کلی نظام در استفاده از الگوهای اصلاحی، درمانی به جای الگوهای کیفری و استفاده از مدرنترین روشهای مورد استفاده در کشورهای پیشرفته در مبارزه با افزایش نرخ جرائم و تکرار جرم در مرحله عمل.
- ۲- آموزش و تعلیم دست اندرکاران سیستم قضایی برای برخورد مناسب با راهبرد جایگزین های حبس: نبود تخصص و آگاهی لازم نزد مأموران عدالت کیفری و مقام های قضایی موجب اجرای نادرست روشها، سیاستها و راهبردهای جدید میشود. نا آشنا بودن دست اندرکاران عدالت کیفری با ضوابط و آموزهها و راهبردهای مذکور موجب محجور ماندن آن ها و عدم استفاده از این راهبردها در نظام کیفری خواهد بود و به دلیل همین عدم آگاهی نسبت به استفاده و استعمال روشهای

جدید، روشهای سنتی با کارآمدی پایین همچنان اعمال میگردد، که در نهایت می تواند به ناکارآمدی قوانین تازه تأسیس منجر گردد.

۳- برای انجام هرگونه اصلاحات، نخست لازم است تا اطلاعات جامع و دقیق در مورد مجرمان زن، مجازاتها و خدمات ارائه شده به آنها به طور مرتب در اختیار متخصصان و سیاستگذاران قرار گیرد. برای این منظور ضروری ست تا سیستم های اطلاعاتی طراحی شوند، که در آن داده ای جمع آوری شده در بخشهای مختلف دولت، دستگاه قضایی و سازمانها و نهادهای مختلف ارائه دهنده خدمات، سازگار، قابل دسترسی و قابل مقایسه باشند. دادههای مربوط به بزهکاران زن که باید به طور مرتب جمع آوری شوند عبارتند از: اطلاعات در مورد فرزندان بزهکاران زن، حمایتهای اجتماعی در دسترس او، شرایط زندگی، شرایط زناشویی و بارداری، نوع و میزان درآمد، سابقه وابستگی به مواد، سابقه درمانی، سطح تحصیلات و مهارت ها و سابقه کیفری.

۴- پیشنهاد می شود که مجازات های جایگزین حبس مخصوصا برای زنان محدود به موارد معین معدود و محصور نگردند و امکان تنوع بخشیدن به این مجازاتها با توجه به بستر اجتماعی مختلف فراهم شود. برای این منظور لازم است، کیفرها برای انواع جرایم با توجه به دلایل و پسزمینه ارتکاب جرم تعیین شود.

## منابع

### فارسی

۱. بکاریا، چزاره (۱۳۹۵)، رساله جرایم و مجازات ها، ترجمه محمد علی اردبیلی، تهران، میزان
۲. حیدری، علی مراد (۱۳۹۴)، حقوق جزای عمومی، تهران، سمت
۳. د هان، ویلیام (۱۳۸۷)، الغا گرایي و کنترل جرم: تناقض در اصلاحات، ترجمه حسین غلامی، پژوهش حقوق و سیاست، ش ۲۴
۴. داوود خاکساری و حسین غلامی (۱۳۹۶) در مقاله ای با نام عوامل مؤثر بر صدور مجازات های جایگزین حبس، پژوهش حقوق کیفری، ش ۲۶
۵. شایگان، فریبا و جبلی، معصومه (۱۳۸۹)، بررسی عوامل فردی مؤثر بر گرایش بزهکاری زنان «پلیس زن، سال چهارم، ش ۱۳
۶. شمس ناتری، محمد ابراهیمی، جاهد، محمد علی (۱۳۸۷)، عوامل و نتایج تورم کیفری و راهکارهای مقابله با آن، فصلنامه حق و حقوق، ش ۱۷
۷. صادقی فسایی، سهیلا و میرحسینی، زهرا (۱۳۹۳)، تحلیل جامعه شناختی روایت زنان از زندان، پس از آزادی، زن در توسعه و سیاست، ش ۳
۸. غلامی، حسین (۱۳۸۷)، الغاء گرایي و کنترل جرم: تناقض در اصطلاحات، پژوهش حقوق و سیاست، ش ۲۴
۹. غلامی، حسین (۱۳۹۵)، کیفرشناسی، کلیات و مبانی، تهران، میزان
۱۰. فاطمه نجم سهیلی (۱۴۰۰) در مقاله خود با عنوان مجازات جایگزین حبس در نظام عدالت کیفری ایران، دوفصلنامه بین الملل تحقیقات حقوق قضایی، ش ۲
۱۱. فضلای، مهدی و دارابی پناه، شهین (۱۳۹۵)، تحلیل آثار حبس بر زندانیان زن در پرتو قوانین تقلید گاریل تارد، مجله پژوهشهای حقوق جزا و جرمشناسی، شماره ۷.

۱۲. فوکو، میشل (۱۳۹۰)، مراقبت و تنبیه تولد زندان، ترجمه: نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران، نشر نی
۱۳. مارش، یان و همکاران (۱۳۸۹)، نظریه های جرم، ترجمه: حمیدرضا ملک محمدی، تهران، نشر میزان
۱۴. محسن جعفری (۱۳۹۹) در مقاله ای تحت عنوان بررسی اهمیت و موانع اجرای مجازات جایگزین حبس در ایران، ماهنامه آفاق علوم انسانی، ش ۳۸
۱۵. مریم اجتنابی (۱۳۹۷) در مقاله خود با نام بررسی کیفری مجازات های جایگزین حبس ، فصلنامه قانون یار، ش ۸
۱۶. معظمی، شهلا (۱۳۸۸)، بزهکاری کودکان و نوجوانان، تهران، موسسه انتشارات دادگستر
۱۷. وروایی، اکبر و فاطمی موحد، حمید (۱۳۹۵)، پیمایش جرم، تهران، انتشارات دانشگاه علوم انتظامی
۱۸. ولد، جرج و همکاران (۱۳۹۳) ، جرم‌شناسی نظری، ترجمه: علی شایان، تهران، انتشارات سمت
۱۹. هادی داچاک (۱۳۹۹) در مقاله با نام مجازات های جایگزین حبس و تأثیر آن بر کاهش جمعیت کیفری زندان، بین الملل پژوهش ملل، ش ۵۴

## لاتین

۲۰. Ansay, S. & Benveneste, D., ۱۹۹۹. Equal Application or Unequal Treatment, *Women & Criminal Justice*, vol. ۱۰. no. ۳
۲۱. Bianchi, H. and van Swaaningen, R. (eds), *Abolitionism: Towards a Non-Repressive Approach to Crime*, Amsterdam: Free University Press, ۱۹۸۶
۲۲. Bloom, B, Covington S.S., ۱۹۹۸. Gender-Specific Programming for Female Offenders: What Is It and Why Is It Important. ۵۰th annual meeting of the American Society of Criminology, Washington, D.C., ۱۱-۱۴ November ۱۹۹۸.
۲۳. Bloom, B.E., Owen, O. & Covington, S.S., ۲۰۰۳. Gender-Responsiv Strategies, National Institute of Corrections.
۲۴. Cohen, S. *Against Criminology*. New Brunswick, NJ, Transaction, ۱۹۸۸.
۲۵. de Haan, W. *The Politics of Redress: Crime, Punishment and Penal Abolition*, London: Unwin Hyman, ۱۹۹۰
۲۶. Husak, Douglas, *Overcriminalization: The Limits of the Criminal Law*, Oxford University Press, ۲۰۰۸
۲۷. King, Denise & Gibbs ,Anita (۲۰۰۳) Is Home Detention in New Zealand Disadvantaging Women and Children? *Probation Journal*; ۵۰ ,
۲۸. Maidment Madonna R., ۲۰۰۲. Toward a “Woman-Centered”, Approach to Community-Based Corrections, *Women & Criminal Justice*, no ۱۳: ۴
۲۹. Mathiesen, T. *The Politics of Abolition*, London, Martin Robertson, ۱۹۷۴ . and Van Swaaningen, R. „Feminism andabolitionism as critiques of criminology“, *International Journal for the Sociology of, Law*, ۱۹۸۹, ۱۷ (۳)
۳۰. McCord, Caroline, ۲۰۱۲. Community service or service in the community: the experience of women offenders and women's centres in Northern Ireland
۳۱. Payne, B.K. and Gainey, R.R., ۲۰۰۴. The Electronic Monitoring of Offenders Released from Jail or Prison: Safety, Control, and Comparisons to the Incarceration Experience. *The Prison Journal*. vol. ۸۴